



# پیام

## دنیای طنز



فارسی	عربی	آلمانی
فرانسه	ژاپنی	عبری
انگلیسی	ایتالیایی	هلندی
اسپانیایی	هندی	پرتغالی
روسی	تامیل	ترکی

ماهنامه یونسکو  
سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد  
دفتر مرکزی مجله: یونسکو، میدان فنتنوا، پاریس-۷

نشانی دفتر مجله «پیام»: تهران، خیابان ایرانشهر  
شمالی شماره ۳۰۰، صندوق پستی شماره ۱۵۳۳،  
تلفن ۸۲۴۰۴۳

نقل مطالب و تصاویر به شرط ذکر نام نویسنده و  
مجله آزاد است، مگر آنکه مطلبی یا عکسی با  
عبارت «نقل ممنوع» از این قاعده مستثنی شده باشد.  
از نشریات نقل کننده خواهشمند است از شماره  
حاری مطلب یا مطالب نقل شده سه نسخه به دفتر  
«پیام» در تهران ارسال دارند.

مدیر و سردبیر:  
سازنی کفهر  
معاونان سردبیر:  
رنه کالوز  
الگار دل

مدیران مسئول ماهنامه در زبانهای مختلف:

فارسی: فریدون اردلان (تهران)

فرانسه: ژان آلبرس (پاریس)  
انگلیسی: رونالد فنتن (پاریس)  
اسپانیایی: فرانسیسکو فرناندز سانتوس (پاریس)  
روسی: گئورگ استمنکو (پاریس)  
آلمانی: ورنر مرگلی (برن)  
عربی: عبدالمنعم الصاوی (قااهره)  
ژاپنی: گازائو آکائو (توکیو)  
ایتالیایی: ماریا ریندی (رم)  
هندی: سید اسدعلی (دهلی)  
تامیل: ن. د. ساندراوادیولو (مدرس)  
عبری: الکساندر پرویدیو (بیت المقدس)  
هلندی: پدمون (آن-ور)  
پرتغالی: بندیکتوسیلوا (ریودوژانیرو)  
ترکی: مفراتلجی (استانبول)  
معاونان سردبیر:

متن فرانسه: فیلیپ اووانس  
متن انگلیسی: روی مالکن  
متن اسپانیایی: خورخه انریکو آدام  
متصدی تصویر: آن ماری مایار  
متصدی آرشيو: کریستین بوشه  
میزانپاز: رویرو ژاکمن

تنظیم و امور چاپ: ایرج یارسی

«پیام» با موافقت یونسکو، زیر نظر کمیسیون ملی  
یونسکو در ایران - تهران منتشر می شود.

چاپ: شرکت افست «سهامی خاص» چاپخانه

پست و پنجم شهر یور

اشتراک سالانه

۲۵۰ ریال  
۲۵ ریال

تک شماره

ISSN 0304-3231

۵ طنزپردازی

طنز بدون مرز: طنزپردازی کنید نه جنگ  
نوشته گئورگ میکس

۹ به شیوه گربه بی دم

گابرو (بلغارستان)، پایتخت طنز اسکاتلندی  
نوشته بوگومیل گراسیمف

۱۲ آزمایشگاهی که مبتدل و فرومایه نیست

مسائل و پیروزی يك مجله «علمی»  
که از شیرین زبانی درباره نوعی گرم پدید آمد  
نوشته جیمز. مک کانل

۱۶ هزار ویک لطیفه ملانصرالدین

قهرمان افسانه‌یی طنز اسلامی  
نوشته ایوان سب

۲۲ دنیا از خنده زیاد نخواهد مرد

نوشته یوری ب. بوریف

۲۵ گزندگی طنز

ملرحهای فکاهی در مطبوعات جهان  
نوشته ایوان توبو

۲۷ طنز درباره مسکن انسان

تصاویر

۲۸ چین همواره دلیلی برای خنده داشته است

«سیائوهوا»

نوشته کریستوفر، شپیر

۳۳ در چهار گوشه جهان

۳۴ ما و خوانندگان

۲ گنجینه‌های دنیای هنر

آدم، با پوستی از خاک رس

## روی جلد

این شماره از پیام یونسکو بطور کامل به طنز در مراسم  
جهان اختصاص یافته است. در روی جلد، شخصی که  
قبای کم: خود را گشوده و نمای پرشکوهی را نشان داده  
است، یکی از مشهورترین طنزپردازان تاریخ، مسلا  
نصرالدین، قهرمان فکاهی جهان اسلامی است. آثاری از  
او از همان صدر اسلام وجود دارد. نصرالدین به سئوالی  
که ما در این شماره مطرح کرده ایم «آیا طنز می تواند  
از مرزها فراتر رود؟» جواب خود را داده است. در واقع  
داستان‌های او امروزه عده بیشتری را بخنده می اندازد  
که از چین تا آمریکا و از اروپا تا آفریقا، در همه جا  
پراکنده اند.



# هزارویک

# لطیفه

# ملا نصر الدین

## قهرمان افسانه‌ی طنز اسلامی، مردم اهل خنده جهان را بخود جلب کرده است

نوشته: ایوان سپ

معدودی از قهرمانان فکاهی ادبیات جهان با خواجه نصرالدین قابل قیاس هستند، «خواجه» عنوان محترمانه‌ی بی است به معنای «ارباب» نصرالدین قهرمان و سازنده لطیفه‌ها و داستانهای فکاهی بی‌شماری است که فریاد باعث خنده و شادی مردمی شده است که از مراکش تا مرزهای چین و از سیبری تا شبه جزیره عربستان پراکنده‌اند. داستانهای او در چند زبان مختلف رواج دارد.

فقط ذکر نام ملا نصرالدین کافی است تا معنای داستانهای خنده آور، آغشته به سادگی، خوشگذرانی و در عین حال، حکمت‌عامیانه صمیمی را برسازد. این داستانها، در ضمن، داستان مبارزه با خشونت و اختناق است، مبارزه‌ی بی که

ایوان سب Ivan Sobol، نویسنده و مترجم سری یوگسلاو، ترجمه شده رساله «سری اوپیان» در دانشگاه بلژراد، درباره ملا نصرالدین است. او که عضو وابسته مؤسسه ادبیات و هنرهای بلژراد است، در ۱۹۷۳ نیز کتابی درباره داستانهای نصرالدین نوشته است.

خنده و تمسخر را بعنوان سلاح بکار می‌گیرد. نصرالدین که بود؟

بیشتر عددی، او هرگز وجود نداشته است؛ او محصول سنجیم افسانه‌های عامیانه است. به نظر عده‌ی دیگر او وجود داشته است و بسیاری از کشورها افتخار می‌کنند که زادگاه او هستند.

بر مبنای یکی از روایات، او در حدود هشتصد سال پیش، در دهکده کوچک هارتو، نزدیک شهرک بوری حصار (در شرق آنکارا) در ترکیه پدید آمده است. اما پیش از یکصدسال است که دانشمندان می‌گویند تا بداند زادگاه واقعی او کجا بوده است. در یکی از شهرهای ترکیه، آق‌شیر، هر از چند گاه جشنواره‌ی بنام او ترتیب می‌دهند. زیرا ظاهراً در این شهر او پدرود حیات گفته است، و نوشته‌ی روی دیوار مسجد این کمان را پیش می‌آورد که او در ۱۳۹۲ میلادی درگذشته است. اما هیچ مدرکی در تایید این ادعا وجود ندارد و درستی دلائل عرضه شده قابل تحقیق نیست. برحسب افسانه در قدیم، در اطراف قبر او فقط ستون وجود داشت؛ فردی بی‌نود، فقط بقیه در صفحه ۲۰



Photo Unesco Courier

### سواری در هر سمت

ملا نصرالدین را غالباً وارونه سوار بر خر نشان می‌دهند. او خود در این مورد به اطرافیان چینی توضیح داده است: «اگر بطور عادی سوار خر شوم، پشتم به شما خواهد بود. و اگر عقب شما قرار بگیرم، پشت شما بمن خواهد بود. پس اگر وارونه سوار شوم مشکل حل می‌شود، بعلاوه خیلی هم مؤدبانه‌تر است!» در ترکیه، نصرالدین را به شکلهای بیشمار مجسم کرده‌اند: سمت چپ مینیاتوری از قرن ۱۸ که در موزه توپ‌کاپی، در استانبول وجود دارد؛ در زیر روی جلد یک کتاب حاوی ۴۰۰ داستان مصور دربارۀ نصرالدین، نوشته آلفرد مورر، که در ۱۹۷۵ در استانبول به زبان فرانسه انتشار یافت. این تصویر را در یک کارت پستال ترکیه می‌توان دید. نصرالدین با خرش، حتی از اقیانوس اطلس هم گذشته است، دلیل آن تصویر (بالا) روی جلد یک تشریح علمی درباره فیزیک، موسوم به «اصول تقارن در انرژی‌های عالی» است، که مجموعه‌ی از کنفرانس‌های دانشگاه میامی در آمریکا است. برای خوشامد و تفریح خواننده، در این کتاب تخصصی، جابه‌جا داستانهای ملا نصرالدین نقل شده است.





Photo Roland Michaud © Rapho, Paris

# ملانصر الدین متلك كو و استان فرزانگی

ملانصر الدین، قهرمان فکاهی جهان اسلامی که ظهور کرد، به شهرتی جهانی رسیده است. زیرا با فاهیه خنده حکایت می‌شوند، نشانی از یک فن خود دارند.

این داستانها در ایران، ترکیه، مصر، بلغارستان، یونان، پاکستان و هند رواج دارند. شوروی، انگلستان، آمریکا و چین طرفدار بی‌دوامی در یکی از فیلمهای شوروی به صورت یک فیلم شوروی نمایش داده شده است. داستانها و طرح صفحه و نیز روی جلد و پشت جلد، از دوستان ادریس شاه نویسنده افغانی منواله هند، گرفته شده است.

Jonathan Cape, لندن، به چاپ رسانده است.  
The Incomparable Mulla Nasrudin

(۱۹۶۶) با تصاویری از ریچارد ویلیامز و

Errol le Cain of The Incredible Mulla Nasrudin

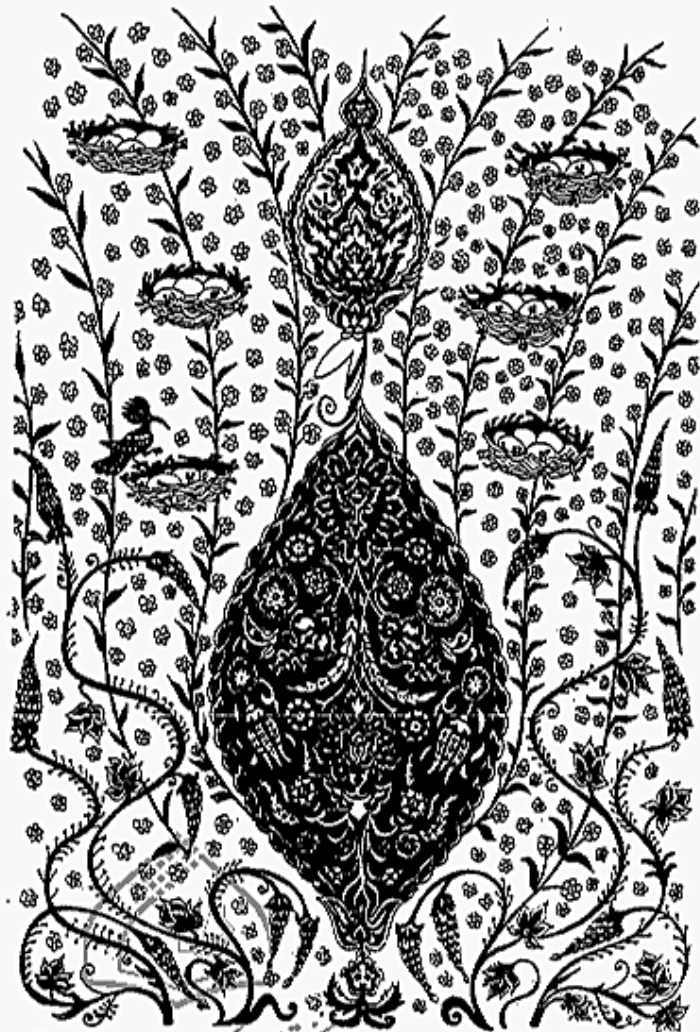
(۱۹۶۸) با تصاویری از ریچارد ویلیامز و ارول ل

هم نگاه کنید، یک جلد سوم با عنوان

of the Inimitable Mulla Nasrudin

با تصاویری از ریچارد ویلیامز و ریچارد بورد

Jonathan Cape در ۱۹۷۳ منتشر شد.



از تحقیقات کامیونر علوم اسلامی

## پیدا کردن کلاغ در لانه

«آهای ملا! بالای این درخت چه می‌کنی؟» - «دنبال تخم پرندها می‌گردم» - «مگر نمی‌بینی که تمام این لانه‌ها مال سال پیش‌اند؟» - «ببینم اگر تو پرندۀ بودی و می‌خواستی در جایی پنهان شوی، می‌رفتی یک لانه جدید می‌ساختی که همه متوجهت بشوند؟»

From "The Pleasantries of the Incredible Mulla Nasrudin", by Idris Shah, Illustrations by Richard Williams and Errol le Cain © 1968, Mulla Nasrudin Enterprises Ltd., published by Jonathan Cape Ltd., London

## در شهر کورها

جلوی قبر ملانصر الدین، یک در چوبی بزرگ قفل و بست شده قرار داشت. هیچکس نمی‌توانست از در عبور کند و وارد مقبره شود. این آخرین مسخرگی ملا بود، چون در ضمن خواست بود که مقبره‌اش دیوار نداشته باشد. روی سنگ قبر تاریخ ۳۸۶ نقش شده بود. بر طبق مرسوم مقابر صوفیان، این اعداد به حروف ابجد سه حرفی، ف، و، سه حرف واژه‌ری به معنای «بیننده» و بطور اخص «بینای‌دهنده» است. به همین دلیل گرد و غبار در، مدت‌هاست داروی معجز آسای کسانی که چشمشان بیمار است، تلقی می‌شود.



From "The Pleasantries of the Incredible Mulla Nasrudin", by Idris Shah, Illustrations by Richard Williams and Errol le Cain © 1968, Mulla Nasrudin Enterprises Ltd., published by Jonathan Cape Ltd., London





### اول، روشنایی

عابری نصرالدین را دید که روی زمین بی چیزی می‌گردد. پرسید «ملا چه گم کرده‌ی؟» ملا گفت «کلیدم را». پس هر دو چهار دست و پا به جستجو پرداختند. کمی بعد عابر پرسید «کجا کلیدت را گم کردی؟» - «در خانه!» - «پس چرا اینجا دنبالش می‌گرددی؟» «چون در اینجا بهتر می‌شود دید تا در خانه!»

From "The Exploits of the Incomparable Mulla Nasrudin", by Idries Shah, Illustrations by Richard Williams © 1968, Mulla Nasrudin Enterprises Ltd., published by Jonathan Cape Ltd, London

### وفای به عهد

نصرالدین که مژده‌ی برای سلطان داشت، به زحمت توانست بحضور برسد - هر چند که بر طبق سنت، پست‌ترین رعایا هم قاعدتاً حق داشتند بحضور سلطان باریابند. سلطان از مژده نصرالدین شادمان شد و به او گفت «مژده‌گانی چه می‌خواهی؟» «بنگاه ضربه شلاق!» سلطان حیرت‌زده، فرمان داد نصرالدین را شلاق بزنند. پس از بیست و پنج ضربه، نصرالدین گفت «کافی است! حالا بروید و همدستم را پیدا کنید و نیم‌دیگر مژده‌گانی را به او بدهید. چون فرانس‌باشی فقط وقتی موافقت کرد خدمت برسم، که قسم خوردم درست لیمی از مژده‌گانی را به او بدهم!»

From "The Pleasantries of the Incredible Mulla Nasrudin", by Idries Shah, Illustrations by Richard Williams and Errol le Cain © 1968, Mulla Nasrudin Enterprises Ltd., published by Jonathan Cape Ltd., London



### هنر داوری بی طرفانه

ملا نصرالدین در دهکده خود بدآوری می‌نشت و امور را حل و فصل می‌کرد. یک روز، زنده‌پوشی وارد محکمه شد و فریاد می‌زد «فریبم دادند و درست بیرون ده، عالم را دزدیدند، فقط کار یکی از مردم اینجا می‌تواند باشد. قاضی، گناهکار را پیدا کن. از لباس، شمشیر و حتی کفشهایم را از من گرفت.» ملا گفت «ببینیم، جامه زیرین ترا که از فرار معلوم همیشه در آن عرق می‌کشی نگرفت؟» «شاکری گفت: والله، نه» - «پس حتماً دزد اهل اینجا نیست، اهالی اینجا از هیچ چیز نمی‌گذرند. کار تو به من مربوط نمی‌شود.»



From "The Exploits of the Incomparable Mulla Nasrudin", by Idries Shah, Illustrations by Richard Williams © 1968, Mulla Nasrudin Enterprises Ltd., published by Jonathan Cape Ltd., London

### طرف درست

شخصی که در فلسفه مطالعه می‌کرد، بدیدن نصرالدین رفت و برای آنکه قانعی کند که شایستگی شاگردی‌اش را دارد، شروع بدادن توضیحات کرد که در کدام مدرسه‌ها درس خوانده، چه چیزهای یاد گرفته و غیره، و بعد گفت «امیدوارم مرا به شاگردی بپذیرید، یا دست کم فکرهايتان را برای من بگوئید، چون اینهمه مدت در مدرسه درس خوانده‌ام». نصرالدین گفت: «افسوس! تو معلمان و درسپاشان را مطالعه کرده‌ی. اگر معلمان و درس‌ها ترا مطالعه کرده بودند چه می‌شد؟ شاید به زحمتش می‌ارزید.»

From "The Pleasantries of the Incredible Mulla Nasrudin", by Idries Shah, Illustrations by Richard Williams and Errol le Cain © 1968, Mulla Nasrudin Enterprises Ltd., published by Jonathan Cape Ltd., London

ذهای مانه  
ای او سگ  
بر آنها در  
کلاوی،  
ز پیش در  
نصرالدین  
بانه از حد  
اب این دو  
لها توسط  
بر انشادات  
The Esp  
The Ph  
بروی جلد  
The Su  
انشادات

درخت به کنار رودخانه رفت کلافی قالب صابون را دزدید. زنش گفت: «زود باش! صابون را از دست بگیر!» خواجه جواب داد: «ولش کن، او از ما کیفیتتر است.»

فولکلور همیشه منبع گرانبهای برای ادبیات است. بدین سبب خواجه، داستانهای الهامبخش بسیاری از نویسندگان روسی، اوکراینی، رومانی، آلمانی، صربی و ترک بوده‌اند. گاه روایتی بر روایات دیگر اثر گذاشته است. ملا نصرالدین مورد نظر نویسنده روسی، لئونید گولوروف، الهامبخش «ملا نصرالدین در استانبول» اثر نویسنده یوگسلاوی، اسلاو کو میکاویویچ بوده است.

نصرالدین در همه جا مشهور است. آورده‌اند که، او در قرن دهم، در دوره خلافت عباسیان، دانشمندی بوده که در بغداد می‌زیسته است. بهنگام منازعات مذهبی، او را به بی‌دینی متهم کردند و او برای نجات خویش، خود را بدیوانگی زد.

بر طبق افسانه‌های دیگر، او در قرن ۱۳ یا ۱۴، در آسیای صغیر می‌زیسته است. بنا به یک روایت دیگر، او در زمان سلطان بایزید به هنگام جنگ با تیمور لنگ، زندگی می‌کرد، یعنی در پایان قرن ۱۴ و آغاز قرن ۱۵. در ضمن یک دوره داستان هم درباره نصرالدین و تیمور لنگ وجود دارد که مستقیماً مربوط به نصرالدین ترک است.

پاره‌یی از این داستانها، بازناب مقاومت خود انگیخته مردم در مقابل فاتحان است.

تیمور لنگ از نصرالدین می‌پرسد: همه خلفای عباسی لقبی داشتند. المستنصر بالله یعنی «کسی که از کمک خدا برخوردار است»، المعتمد بالله یعنی «کسی که به خدا پناه می‌برد»، المتوکل بالله یعنی «کسی که به خدا توکل دارد». اگر منم جزء آنان بودم چه لقبی داشتم؟ نصرالدین فوراً جواب می‌دهد «تیمور، که خدا ما را از شرش حفظ کند.»

روزی تیمور، نصرالدین را به حمام دعوت کرد و از او پرسید: «اگر من برده بودم، بنظر تو قیمت چقدر بود؟» گفت: «پنجاه پول». تیمور پرسید: «خواجه چه برانصافی! می‌دانی که این پول فقط قیمت لنگی است که به کس بسته‌ام؟» خواجه با لبخند جواب داد: «البته که می‌دانم، قیمت هم‌هانش هم از این بیشتر نیست.» روزی نصرالدین همراه تیمور لنگ بود. یک آینه از طلای سفید برای فاتح هدیه آوردند. تیمور خود را در آن نگاه کرد و اشک به چشمش آمد. خواجه با دیدن این منظره شروع به گریه کرد. بعد تیمور آرام گرفت در حالی که خواجه همچنان گریه می‌کرد. تیمور گفت: «ملا، وقتی زشتی خودم را در آینه دیدم قلبم گرفت. و چون می‌دانم چقدر مرا دوست می‌داری، تعجب نکردم که در غم من شریک هستی. متشکرم. اما بگو ببینم چرا هنوز گریه می‌کنی؟» ملا نصرالدین در حالی که اشکهایش را پاک می‌کرد جواب داد «ای امیر، شما یک لحظه خودتان را در آینه دیدید و یک لحظه قلبتان گرفت، ولی بنده درگاه که تمام مدت روز شما را می‌بینم، نباید بیشتر گریه کنم؟»

در بزرگ ضخیمی بود که قفلی محکم بر آن زده بودند و این قفل بی‌کلید بود. می‌گویند این وضع، گویای حکمت ملا بود که می‌گفته «در هابروی دوستان بسته و بروی دشمنان باز است» تصویر او در نظر عوام، بشکل پیر مردی است ریش سفید، بادستاری بی‌اندازه بزرگ، لباسی محقر، که وارونه بر خر نشسته است - برای آنکه مطمئن باشد راه را درست می‌رود، زیرا بقول خودش «خرم همیشه عکس کاری را می‌کند که من می‌خواهم.»

شخصیت ملا نصرالدین که معجونی شکفت‌انگیز از فرزنگی و زندگی است، مدتهاست از مرزهای ادبیات عامیانه ترکی فراتر رفته است. او اینک به فولکلور مردم بالکان، صربها، کروآتها، مقدونیان، مسلمانان بوسنی، بلغارها، مردم آلبانی و غیره تعلق دارد. از طرف دیگر داستانهای او رانزد ایرانیان و نیز، مردم قفقاز و ارمنستان و گرجستان، ترکستان و بسیاری سرزمین‌های دیگر می‌توان یافت.

نرمی و مهربانی یعنی مشخصات طنز. عامیانه، که بوسیله ادبیات شفاهی منتقل می‌شوند، در او جمع است. از این‌رو جای تعجب نیست اگر با تعداد زیادی از «پرادران» او در کناره‌های مدیترانه برخورد کنیم.

او را به انواع گوناگون می‌نامند: ملا- نصرالدین (نزد ایرانیان) جوجه یا ججه (نزد عربها)، سید جحا یا ققط «جحا» (بربرها)، ججهان (مردم مالت)، جیوفا (مردم سیسیل) جیوفا یا جیوانی (مردم کالابری) و غیره.

در ضمن نصرالدین، بیشتر یک ضد قهرمان است، یعنی عکس یک قهرمان حماسی؛ چرا که فقیر است و کثیف و زنده‌پوش و بد دهن. هر وقت دستش برسد از دزدی هم‌آبایی ندارد.

خواجه، یک روز که در حمام آواز می‌خواند، از صدای خود خوشش آمد. به‌این جهت با عجله خود را به بالای مناره رساند و با آنکه وسط روز بود، اذان مغرب سر داد. از پایین کسی فریاد زد «حماق، خجالت نمی‌کنی وسط روز با این صدای گریه اذان مغرب می‌گویی؟» خواجه از بالای مناره جواب داد «اگر آدم خیر و گشاده دستی یک حمام بالای مناره ساخته بود آنوقت می‌دیدم چه صدای قشنگی دارم.»

خواجه، در مرگ زشت زیاد غمگین نبود. کمی بعد خرش مرد و او بر مرگ خر فراوان اشک ریخت. به‌او گفتند «انگار از مرگ خر بیش از مرگ زنت متاسفی». خواجه نصرالدین جواب داد: «وقتی زنت مرد، دوستان گفتند: قصه نخور یک زن خوشگل تر برایت پیدا می‌کنیم. ولی وقتی خرم را از دست دادم هیچکس نگفت یک خر قوی‌تر برایت می‌خریم. برای همین در مرگ خرم عزا دارم.»

یک روز خواجه شیر دلمه شده‌یی را در دریاچه آق‌شهر ریخت. کسی از آنجا می‌گذشت، پرسید «چکار می‌کنی خواجه؟» گفت دارم شیر دلمه شده درست می‌کنم. مرد حیرت‌زده پرسید: «فکر می‌کنی بپندد؟» خواجه جواب داد «فکر نمی‌کنم به‌پندد، اما اگر می‌پست...» روزی خواجه همراه زنتش برای شستن

ملا نصرالدین را در مصر به نام جوجه می‌شناسند و داستانهای بیشماری به‌او نسبت می‌دهند: یکی از همسایگان خواجه به‌او گفت «زنت را در بازار دیدم!» خواجه جواب داد «بلی، چون زنت امروز چهل سالش شده، خواستم او را با دو زن بیست ساله عوض کنم!» درباره شخصیت ملا که محبوبیت بسیار دارد، کتابهای زیادی برای کودکان بنام «داستانهای خواجه» توسط کمال گیلانی، در انتشارات دارمکتبه الاطفال، قاهره، منتشر شده است، طرح زیر از یکی از این کتابها بنام «کیسه پر از دینار» گرفته شده است.



تیمور در خواب دید که شخصی به او ضرری زده، و به این سبب او را محکوم کرد. به شنیدن این خبر ملا ائانش را جمع کرد و از شهر رفت. مردم تعجب کردند و پرسیدند «تو که می توانستی دعوی ما را با تیمور فیصله بدهی، چرا می روی؟» جواب داد: «این کار را من وقتی می توانم بکنم که او بیدار است، ولی وقتی خواب می بیند، کاری از من ساخته نیست.» اما نصرالدین گاه روحیه کاملاً متفاوتی پیدا می کند. مثلاً، کسی به ملا می گوید «آن غازی را که می دود نگاه کن». نصرالدین جواب می دهد: «بمن چه ربطی دارد؟» می گوید «آخر رفت به خانه تو»، نصرالدین می گوید «بتو چه ربطی دارد؟»

ملا نصرالدین که فقیر است، بطور دائم خود و دیگران را دست می اندازد. اما در عین حال برای حفظ شرافت و حیثیت انسانی نیز مبارزه می کند. در این مبارزه همواره فکاهی جنبه غالب دارد.

مثلاً نصرالدین با لباس ژنده یی به یک میهمانی شام می رود. کسی به او توجه نمی کند. او غرورش جریحه دار می شود، از یک درمختیانه خارج می شود و بخانه می رود. جامه مناسبی می پوشد، نیم تنه پوستزیبایش را پدوش می اندازد و به کاخ باز می گردد.

فورا او را با احترام پذیرایی می کنند، در جای مخصوص می نشاندند و غذاهای لذیذ برایش می برند. ملا پس از آنکه از خوردنیهای خوشمزه چشید، با دست چپ آستین کشاد دست راست نیم تنه پوستش را می گیرد و با احترام از او بطرف یک بشقاب پر از غذا می کشاند و فریاد می زند: «بخور، پوست من، بخور» میهمانان که از دیدن این صحنه کنجکاو می شوند می پرسند: «ملا چه می کنی؟» ملا، با ساده لوحی همیشگی خود ماجرای پذیرایی بار اول و بار دوم را که از او شد شرح می دهد و می گوید «حال که تمام احترامات بخاطر نیم تنه پوست من است، باید او هم در این ضیافت سهیم باشد.»

بنابراین طنز ملا فقط شوخی اجتماعی نیست، بلکه در عین حال درکی است از زندگی، که البته همیشه با ایدئولوژی رایج و قدرتمندان دوران تطابق نداشت.

شخصیت نصرالدین، اثر آفرینشگران گمنام، صنعتگران، دهقانان، دکانداران، چاربا-اران، باربران، گدایان، افراد زرنک شهروده، فراد خیالاتی، و تمام کسانی است که بر عدالتی اجتماعی را تحمل می کنند، بی آنکه علتش را نهند. آنان با نقل داستانهای خنده آور خود ا تسکین می دادند. قدرت نصرالدین همان خنده ست و داستانهایش بیانگر ارزشهای عام، به یک آثار ادبیات جهان.

ایوان سب

Drawing from "Politikin Zabavnik", Belgrade

Drawing by Aleksander Klas, Belgrade



### تسلی

ملا نصرالدین خرش را گم کرد. حین جستجوی خر دائم می گفت «خدا یا شکر، خدا یا شکر!» پرسیدند چرا خدا را شکر می کنی؟ «گفت وقتی خرم گم شد خودم سوار بر آن نبودم، والا ممکن بود خودم هم با او گم شوم!»



### پیاز

روزی ملا نصرالدین پیاز دزدیده بود و توسط صاحب مزرعه گیر افتاد. نصرالدین بدون آنکه دستاچه شود گفت: «یاد مرا تا اینجا آورده صاحب مزرعه گفت «پس این کیسه از کجا آمده؟» ملا جواب داد: «مشله همین کیسه است.»